

عصر طلائی امپراتوران بزرگ موریائی همد و اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در کلون این دوره

تحلیل دقیق روابط دامنه دار ایران و هند در عصر هخامنشی بر اساس : فرضیه دکتر اسپونر هند شناس معروف انگلیسی و بررسیهای عالمانه دکتر جیوانچی مدی ایرانشناس پارسی هند در تأیید این فرضیه همراه با تاریخچه ای مختصر از روابط ایران و هند ، در اعصار باستان

(۲)

ترجمه ، تهیه و تدوین : مهدی غروی
با همکاری مؤسسه خاورشناسی کاما . بمبئی ، هند

عصر زرتشتی در تاریخ هند

« بخش نخست »

دکتر د . ب . اسپونر

نخستین کسی که محل اصلی پایتخت آشوکا را تعیین کرد باستان شناس معروف کلنل دکتر وادل Waddell بود پس از آن در سازمان باستان شناسی و حفاریات تاریخی هند این مسئله ، یعنی حفاری این منطقه یک برنامه مهم و پر ارزش شناخته شد ، محل دقیق پایتخت باستانی امپراتوری هند در محلی بنام پاتالی پوترا Pataliputra در حوالی شهر پتنا قرار دارد .

کلنل وادل در گزارش خود از هزینه هنگفت و مشکلات دیگر کار بتفصیل سخن گفته است ، خوشبختانه قسمت اعظم این دشواریها با بودجه ای که پارسی معروف هند راتان تانا در اختیار اداره باستان شناسی قرارداد بر طرف گردید ، مقدار این هدیه سالی ۲۰ هزار روپیه است که قرار شد برای این حفاریات بمصرف برسد . بنده از دکتر مارشال مدیر کل باستان شناسی هند سپاسگزارم که مسئولیت این حفاری را به من داد . گزارش حفاریهای من در سالنامه تحقیقات باستان شناسی هند طی سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۲ و ۱۹۱۴-۱۹۱۳ داده شده است :

Annual Reports of the Archaeological Survey,
Eastern Circle 1912 - 1913 and 1913 - 1914.

اکنون درین مقاله کوشش خواهم داشت که از کار خود نتیجه گیری کنم و البته از لحاظ گزارش کار آنچه درین جا

خواهید خواند خلاصه ای است از آن گزارش مشروح . کلنل وادل برای آغاز آزمایشهای خود ، در اطراف شهر پتنا کمانه های متعدد زد و بخصوص منطقه ای را که واقع است در میان دو منبع آب در نزدیک دهکده کومراهار Kumrahar در جنوب شهر جدید پتنا بدین منظور انتخاب کرد . وادل در حفاریات خود چند تکه سنگ صیقلی شده با سطح منحنی یافت که معلوم بود قسمتی است از یک ستون موریائی Maurian (سلسله بزرگ امپراتوری هند قدیم) و این سبب شد که وی درباره امکان وجود یک ساختمان موریائی در این محل اندیشه کند . و با توجه با آنچه زائران چینی بودائی در کتابهای خود نوشته اند ، اعلام داشت که یکی از دو ستون منقوش و منقور آشوکا می بایستی درین محل بخاک رفته باشد .

کاوشهای من بر پایه این تصورات در ششم ژانویه ۱۹۱۳ آغاز شد ، در همان چند روز نخست قطعاتی از ستون یا ستونهای سنگی پیدا کردیم و من نتیجه گیری کردم که بواسطه تعدد و تنوع بافت سنگها و قطر کم ستون یا ستونها باید در جستجوی ستونهای مشابه یک ساختمان باشیم نه یافتن بقیه قطعات یک ستون یادگاری . به این ترتیب نوع حفاری من عوض شد و نتیجه کار بسیار عالی بود . درست یک ماه بعد در هشتم فوریه آثار یک تالار ستون دار را یافتیم ، متأسفانه بواسطه اینکه قسمتی از عمارت در اثر نفوذ آب و رطوبت از بین رفته است و قسمتهای چوبی سقف و کف نیز سوخته و یا بمرور زمان فاسد و معدوم شده است کاری بسیار دشوار در پیش داشتیم و ناچار بودم که با استفاده از علم چینه شناسی

وقطعات برجای مانده ستونها به بررسیهای خود ادامه دهم . شما با مطالعه این مقاله خواهید دید که نتیجه گیری و استفاده من ازین بررسیها با در نظر گرفتن دیگر شواهد و مطالب مربوطه چقدر درخشان و امیدوارکننده بوده است . با اینکه شواهد قابل لمس بسیار محدود و معدود بوده است .

بر پایه برداشتهای فنی باستانشناسی که بر اساس علم چینهشناسی استوار بود و درینجا وارد شدن بدان باعث خستگی فکری خوانندگان خواهد بود من این مطالعات را آغاز کردم و آنچه که بعنوان توجیه و تفسیر برین مبنا داشتهام دارای جنبه صددرصد قطعی نیست ، البته تاریخ و کندوکاوهای بیشتر و بررسیهای باستانشناسی آینده آنرا روشن تر و قطعی تر خواهد ساخت . من درین مقاله کوشش بسیار داشتهام که مطلب هرچه بیشتر مستدل و مستند باشد . بعنوان نقطه شروع و اساس کار طرح اصلی بنا را که در نخستین فصل حفاری خود یافتم بررسی می کنم . درینجا هشت ردیف ستون وجود دارد و در هر ردیف ده ستون صیقلی شده سنگ ماسه تعبیه شده بوده است . بدلائلی که ذکر آن درین مقاله مورد ندارد یکی از ستونهای تالار از سرنوشت عمومی ستونهای دیگر که از هم پاشیدگی در اثر نفوذ آب و رطوبت است محفوظ مانده و سالم بدست ما رسید ، از روی این ستون اندازه های دقیق و خصوصیات ستونهای دیگر را یافتم ، درحقیقت یافتن این ستون دومین عامل مثبتی بود که مرا قادر ساخت تا درباره طبیعت اصلی و وضع اولیه تالار بررسی کنم و ازین لحاظ پیشرفت بسیار در کارم فراهم گردید .

می توان گفت که بنای یافته شده تالاری بوده است مربع با ستونهای سنگی که خود بقواصل معین از هم مربع هائی درست می کرده اند و هر یک ۱۵ پا یا ده گره هندی از هم فاصله داشته اند و این کافی است که ثابت کند که این بنا در نوع خود در تاریخ معماری هند تا آن زمان بی نظیر بوده است ، تالارهای بزرگ با ستونهای عظیم که در فواصل معین و مساوی قرار دارند در هند میانه و جدید فراوان است اما در هند باستان تا این تاریخ بی سابقه بوده است و هیچگونه نمونه ای از آن در هیچ جای هند نمی یابیم .

وجود این حقیقت برجسته یعنی بی نظیر بودن تالار مورد بحث در هند ، کافی است که کلید بررسیهای ما باشد و ما را به این مطلب که این تالار دلیل وجود نفوذ معماری خارجی در عصر موریائیه است رهبری کند .

نفوذ معماری ایران هخامنشی در هند مطلب تازه ای نیست از سالهای پیش می دانستیم که ستون یادگاری با ستون فرمان آشوکا یک تقلید صرف از کارهای داریوش است ، دکتر

مارشال نیز این مطلب را قبول دارد و معتقد است که سرستون معروف سارانت Sarnath در عصر موریائیه توسط استادان خارجی ساخته شده و طرح و نقشه این سرستونها تقلیدی است از سرستونهای تخت جمشید .

اکنون با بررسی این ستون و بقایای ستونهای دیگر تالار و در نظر گرفتن این مطلب که این کارها کارهای اصیل هندی نیست بخصوص جلای فوق العاده درخشان ستونها که کاملاً ایرانی است ، بسادگی می توان گفت که در طرح این کاخها نیز ایرانیان همکاری داشته اند . همسر من که در ایرانشناسی و بخصوص تاریخ هنر ایران باستان مطالعه کرده است و دید بهتری دارد ، از همان آغاز کار احساس می کرد که یک شباهت پی گیر و دامنه دار میان این آثار و آثار تخت جمشید می توان یافت و این تیزیابی و دقت وی سبب شد که من هم درین باره کنجکاوی بیشتر داشته باشم و آثار مدون مربوط به تخت جمشید را بررسی کنم این کار کار دشواری نبود و نیاز به مطالعه چندان نداشت ، در همان نخستین دید معلوم می شد که این تالار به تالار صد ستون تخت جمشید ، اطاق تاجگذاری داریوش کبیر شباهت خیره کننده ای دارد .

در تخت جمشید تالار مورد بحث مربع بوده است با ده ردیف ستون که در هر ردیف ده ستون تعبیه شده بوده است و فواصل میان ستونها مساوی بوده است . ما در پاتالی پوترا فقط هشت ردیف ستون داریم ولی دلایلی در دست است که می توان ادعا کرد تالار مکشوفه در پاتالی پوترا نیز در اصل دارای ده ردیف ستون بوده است نه هشت ردیف . و امید فراوان داریم که دوردیف ستونهای کشف نشده را پیدا کنیم . در تخت جمشید در شمال اطاق تاجگذاری ایوان بزرگی وجود دارد و ما امیدواریم که بتوانیم روزی ایوانی شبیه همین ایوان در شمال تالار پاتالی پوترا از دل خاک خارج سازیم .

علائم و نشانه های موجود در آن ستون سالم که بدست ما رسیده است با علائم و نشانه های بناهای تخت جمشید مشابهت زیاد دارد اگرچه همان علائم نیست . این پیشرفتهای اولیه مرا وادار ساخت که وارد جزئیات شوم و شواهد امر را بهتر بررسی کنم فاصله میان ستونهای داریوش ده گز ایرانی است و فاصله میان ستونهای موریائی ده گز هندی و این خود می تواند دلیل وحدت مقیاسها باشد منتها در تالار موریائی که از تالار تخت جمشید کوچکتر بوده است با بکار بردن واحد هندی که از واحد ایرانی کوچکتر بوده است ستونها را نصب کرده اند ، فاصله میان ستونها پنج برابر قطر ستونهاست اگرچه این حالت در تخت جمشید دیده نمی شود اما این هرگز دلیل آن نیست که این بنا دارای طرح ایرانی (پرس پلیسی) نباشد و اساس کار در هر دو

مورد یکسان نباشد. آنچه مسلم است اینست که در سراسر دنیای قدیم این سبک ساختمانی در هیچجا جز تخت جمشید نظیر و مشابه ندارد.

در پتنا و در طی این کشفیات که ما داشتیم نه تنها هیچ سرستون پیدا نشد بلکه هیچ پایه و ستون هم یافته نشد که ملاک مقایسه قرار گیرد. اما من با کمک مطالعات چینهناسی و فنون باستان شناسی نتیجه گرفتم که در تالار تهستونهای نیز وجود داشته است همه بیک اندازه و یک شکل و همه مشابه با تهستونهای تخت جمشید، در قاعده گرد با ارتفاع حدود یک متر و شکل زنگوله‌ای اگرچه شاهد قاطعی برای ادعای اخیر بدست نیامد. نکات و رموز دیگری نیز هست که این شباهت میان این تالار موریائی را با آن تالار هخامنشی به اثبات برساند که نیازی به بررسی و تشریح آن نیست، تصور می‌کنم از آنچه تا بحال گفته شده است این شباهت و یگانگی به ثبوت رسیده باشد و بتوانیم اکنون این هم‌آهنگی را بعنوان پایه و اساس فرضیه، برای بحثی که در پیش داریم ارائه کنیم. شباهت دو عمارت بهم‌دیگر بحدی است که انسان از آغاز کار به این نکته پی می‌برد که بنای قدیمی‌تر الگوی بنای تازه‌تر بوده است. اما در اینجا پرسشی پیش می‌آید و مشکلی جدید مطرح می‌شود: اگر این تالار نمونه‌ای است از تالار داریوش پس ملحقات آن کجاست، میدانیم که تالار داریوش دارای ملحقاتی بوده است که هنوز وجود دارد این ملحقات در تالار موریائی چه شده؟ آیا موریائیه‌ها از ساختن ایوانها و اطاقهای دیگر صرف نظر کردند؟ با در نظر گرفتن این پرسشها، بررسی خود را برای کشف آنچه که درین مجموعه مفقود است آغاز کردم بدین منظور نقشه‌ای را که لرد کرزن^۱ از تخت جمشید کشیده است برداشتم و از گوشه جنوب غربی تالار ستون‌دار که تازه کشف کرده‌ام، با پرکار و خط کش مساحی بسوی جنگل براه افتادم و به بررسی دقیق آن نقاط محدود پرداختم، تمام داستان آن روز مهم را نمی‌توانم در اینجا بنویسم آنرا در گزارش سال ۱۹۱۳/۱۴ نوشته‌ام فقط نتیجه آنرا که بسیار شگفت‌انگیز است برای شما باز می‌گویم.

درست در نقطه‌ای که با محل کاخ اختصاصی خشایارشا (عمارت جنوب شرقی در نقشه کتاب کرزن) تطبیق می‌شود یک توده درهم فشرده مواد ساختمانی یعنی بقایای یک عمارت قدیمی پیدا کردم این نقطه در جنوب یا جنوب غربی تالار ستون‌دار واقع بود.

گوشه‌های عمارت با اینکه مربع بود می‌توانست آثار یک استوپا (عمارت گنبدی شکل هندی) باشد کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید در نقطه‌ای واقع در شمال غربی این تالار قرار دارد، درین مورد نیز اگر مسافتی بسوی شمال طی کنیم بار دیگر یک توده فشرده مواد ساختمانی کهنه خواهیم

دید که با محل کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید تطبیق می‌شود. حدود و شکل و خصوصیات این توده با ادعای من درین مورد هم‌آهنگی دارد. این پایان داستان نیست من پس از یافتن این آثار به این نکته پی‌بردم که همه این توده‌ها و آثار در روی یک سکوی گوشه‌دار که مصنوع دست بشر است پراکنده شده‌اند درست مانند سکوی تخت جمشید و عمارت تخت جمشید نه تنها از لحاظ وسعت و وضع ظاهری حتی از نقطه نظر زاویه‌ای در جنوب شرقی نیز سکویی مشابه سکوی تخت جمشید است و از یک گودال کنده شده (خندق) احاطه شده بوده است. بنابراین می‌توان گفت که طرح عمارات موریائی از هر لحاظ با طرح عمارات تخت جمشید شبیه بوده است اما آنچه بهتر و بیشتر قابل تطبیق است بقایای تالاری است که پیدا شده و از هر لحاظ تقلیدی است از تالار مشابه آن در تخت جمشید و هیچ بیننده‌ای نیست که آنرا الگوی این نداند.

بدیهی است با تمام این مقدمات هیچگاه نمی‌شود بطور قطع اظهار نظر کرد و برای اینگونه اظهار نظر هنوز هم نیاز به حفاری بیشتر و بخصوص کشف شواهد قاطع از جمله سنگ‌نوشته‌ها و کنده کاریهای دیگر داریم، ما اکنون بر سر یک دوراهی ایستاده‌ایم آیا باید این کشف را یک اتفاق بزرگ غیر عادی در تاریخ اکتشافات باستان شناسی هند بدانیم یک اتفاق قابل توجه! و یا اینکه آنرا از روی شواهد امر آنگونه که من توجیه کرده‌ام می‌کنم اثری از نفوذ هخامنشیان در هند بدانیم، بنظر من پذیرفتن شق دوم ارجح است زیرا کم و بیش تاکنون شواهدی در هند پیدا شده‌اند که بتوان بعنوان مقدمه کار ارائه کرد و ادعا را بر پایه آن استوار داشت. اکنون سالها است که از نفوذ ایران در هند، نفوذی که دامنه گسترش آن نامعلوم است سخن بمیان آمده شانزده سال پیش کندی در مجله آسیائی^۲ نوشت و تأیید کرد که معماری هخامنشی وسیله و رابط بوده است برای گسترش نفوذ معماری آشوری در هند. وی معتقد است که اگرچه نفوذ معماری هندی و عوامل بومی بسیار زیاد است اما در جزئیات بنا آنچه بیش از هر چیز بچشم می‌خورد عبارتست از مظاهر هنر و معماری ایرانی در حالیکه نه کندی و نه پروفوسور گرون‌ودل Grunwedel که بیش از کندی درین باره اظهار نظر کرده بود شواهدی عظیم آنطور که من در اختیار دارم داشته‌اند ایشان ناچار بودند که با مشاهده و بررسی چند سرستون از عصر آشوکا، چند تهستون از رده تخت جمشیدی با نقوش برجسته ایرانی و آسوری و البته کتیبه‌های آشوکا آنچه را که من امروزه ارائه می‌کنم و نتیجه گیری می‌کنم بطور محدود پیشگویی کنند. گرون‌ودل اعلام داشت که تمام بناهای تاریخ مهم هند که بنحوی حفظ شده و موجوداند حاوی

اثراتی از نفوذ سبک قوی معماری ایرانی هستند در حالیکه معرف این نفوذ و این سبک فقط چند بنای محدود است که باشکال می‌توان از روی آن درباره این مطلب مهم اظهار نظر کرد^۳، ولی آیا این بدان معنی است که واقعاً در هند قدیم بناهایی که حامل نفوذ ایران باشد بسیار کم اند؟ و بهمین دلیل یعنی بدان سبب که شاهد کم است باید این مسئله یعنی نفوذ هنر و معماری ایران در هند قدیم را نادیده گرفت؟ ابداً چنین نیست داریوش هند را از نواحی امپراتوری خود می‌داند، اگرچه حدود هند هخامنشی برای ما معلوم نیست. بوهرلر Buhler بر این مطلب که خط خراشتی Kharoshti معمول در هند توسط منشیان آرامی هخامنشی تحریر شده صحنه‌گراری می‌کند. این حقایق برای اثبات نظریه گرون‌ودل درباره دامنه وسیع نفوذ ایران در هند باستان کافی است و نیازی به گردآوری شواهد و مدارک جدید نیست. از عصر آشوکا فرمانهایی برجای مانده است که گوئی انعکاس فرمانهای داریوش است دکتر مارشال دانشمند باستانشناس اذعان دارد که سرستونهای معروف عصر موریائیهها توسط ایران و یونان ساخته شده و دکتر توماس Thomas معتقد است که انسان با یک نگاه پرمعنی به جلوخان مقبره داریوش در فارس بخوبی درک می‌کند که سازنده سرستون شیردار مانهورا (در هند) تا چه حد تحت نفوذ هنر هخامنشی قرار داشته است. بنابراین باید گفت که نفوذ هنر هخامنشی و معماری هخامنشی در هند موریائی از مرحله یک فرض تجاوز می‌کند و تنها اشکال کار درین است که ما درین مورد فقط چند اثر مهم برجای مانده داریم و بس.

بنظر من تنها مورد حتمی که می‌توان اثرات کامل نفوذ ایران را در هنر معماری مشاهده کرد در سرستونهاست^۴ و در مورد بناهای هند در هیچ عمارتی و در هیچ اثری نمیتوان ادعا کرد که این اثر یا آن عمارت کلاً و جزاً بر اساس طراحی و بنائی ایران ساخته شده باشد، اما این ادعا نیز بهیچوجه قادر نیست که اصل مطروحه را منتفی سازد یا تغییر دهد یا تفسیرهای مراست و باطل جلوه‌گر سازد. برای تکمیل این نظر یعنی نفوذ ایران بر هند، بار دیگر یادآوری می‌کنم که از روی مشخصات باستانشناسی و با بررسی معماری هند قدیم آنچه من در کوماراهار دیدم و نتیجه گرفتم اینست که نفوذ ایران درین نقطه بسیار قوی و مؤثر بوده است بسیار قوی‌تر و مؤثرتر از آن است که ما تا بحال تصور می‌کردیم و اکنون من این شواهد و دلایل علمی باستانشناسی را با دلایل و شواهد مهم ادبی و حماسی همراه خواهم ساخت و آنچه را که بعنوان فرض اصلی مطلب پیشنهاد کرده‌ام به اثبات خواهم رساند.

مگاستنس Magasthenes سفیر سلوکس جانشین اسکندر

در دربار چاندرا گوپتا نخستین امپراتور موریائی هند، سفرنامه جالبی از مأموریت هند خود دارد، وی درین سفرنامه ما را از جزئیات دربار هند درین عصر که کاملاً ایرانی و هخامنشی بوده است آگاه می‌سازد. اسمیت Vincent Smith در کتاب جالب خود «آشوکا» آنچه را که مگاستنس توصیف می‌کند نقل کرده است، توصیف مگاستنس مانند یک پرده نقاشی دربار چاندرا گوپتا پدر بزرگ آشوکا را چون یک تقلید محض از دربار هخامنشیان جلوه‌گر می‌سازد. بدیهی است آنچه وی درباره چاندرا گوپتا گفته است درباره نوه وی آشوکا نیز صدق می‌کند. گواه گویای ما درین مورد ستون‌های منقور و منقوش آشوکا است که نه تنها از لحاظ سبک تهیه و نگارش بلکه از لحاظ روح و معنی نیز ایرانی و هخامنشی است و این مطلب را بازگو می‌کند که آشوکا برای اخذ الهام متوجه غرب بوده است. اما این شاهد خود تنهاست و بدون آنچه مگاستنس گفته و برای ما برجای گذاشته نمی‌تواند از لحاظ نفوذ ایران بر هند مفید فایده واقع شود، از بررسی نوشته‌های مگاستنس به این مطلب پی می‌بریم که آشوکا یک مینکر و مؤسس نبود بلکه یک جانشین آنهم جانشین دوم چاندرا گوپتا بود و راهی را که جدش گشوده بود وی نیز ادامه داد و حتی می‌توان گفت که دامنه نفوذ ایران در عصر چاندرا گوپتا یعنی سرسلسله پادشاهان موریائی از زمان آشوکا یعنی عصر مجد و عظمت این سلسله نیز بیشتر بود. با اینکه می‌دانیم در عصر آشوکا نایب‌السلطنه نواحی غربی هند شخصی بوده است بنام توشاسپ Tushaspa که تأسیسات آبیاری وی در این نواحی تقلیدی بوده است از تأسیسات آبیاری بابل قدیم، اما در عصر چاندرا گوپتا با شواهدی که در دست داریم نفوذ هخامنشیان بیشتر از ادوار متأخر بوده است، درین دوران امپراتور موی خود را از روی تقویم ایران و به سبک پادشاهان ایران می‌شود و از قصرش و پایتختش شاهراههایی آغاز می‌شوند که به سراسر امپراتوری ادامه دارد و این همان کاری بود که داریوش کرد.

با ذکر این مقدمات می‌خواهم میزان اعتماد خود به شواهد حفاری کوماراهار را بیان کنم و برای آن ارزش بسیار قایل شوم، اگر چه مخالفان دست بردار نخواهند بود، اما من اطمینان کامل دارم که انتقادهای و مخالفت‌ها سبب

۲ - JRAS آوریل ۱۸۹۸ ص ۲۸۳.

۳ - گرون‌ودل و برگس Buddhist Art in India Burgess

ص ۱۷.

۴ - فرگوسن Fergusson مخصوصاً در غارهای بدسا Bedsa

ج ۱ ص ۱۳۸. Indian and Eastern Architecture.

خواهد شد که معلومات و اطلاعات پراکنده ما درین باره بیشتر گردآوری و هم آهنگ گردد و این مطلب یعنی میزان نفوذ ایران در تکوین و اعتلای سلسله مورثانی در آستانه تشکیل و اوج قدرت بنحوی بهتری بشبوت برسد .

تا بحال گفته میشد که دربار آشوکا تحت نفوذ یونان و یونانیان قرار داشته است ، اما این نفوذ یونان در کجاست ؟ من معتقدم که نفوذ یونان حتی در دربار چاندرا گوپتا نیز وجود نداشته است زیرا مگاستنس که خود یونانی بود هیچ جا در کتابش سخنی از نفوذ یونانیان بمیان نمی آورد . اثر نفوذ یونان را (اگر باشد) باید متعلق به عصرهای بعدی حکومت مورثیها مثلاً عصر پیاداسی Piyadasi دانست آنهم نه اثر مستقیم یونان بلکه اثر حکومت باختر ، دکتر مارشال می گوید : در عصر چاندرا گوپتا فقط نفوذ ایرانیان چشم گیر و قابل توجه بود .

درین جا يك سؤال مطرح می شود و آن این است که توصیف مگاستنس مربوط است به اعصار پیش از آشوکا از دونسل تا چند نسل ، بنابراین چگونه می توان این اوصاف را درباره بناهایی که ما در کومبراهار کشف کرده ایم و معتقدیم که متعلق به عصر آشوکاست به پذیریم ، عصر آشوکا یعنی عصر ترقی و تکامل هنر و صنعت و تمدن مورثیائی ضمناً برای توجیه و تفسیر آنچه مگاستنس گفته است باید شواهد دیگر بیابیم و درین مورد هیچ چیز بهتر از رجوع به نوشته های زائران چینی نیست . فاهین Fahien (قرن چهارم میلادی) در نوشته های خود ساختمان قصرها و تالارهای آشوکارا به جن ها و موجودات غیر انسانی نسبت می دهد و در یک جای می نویسد : جن ها سنگهای عظیم برویهم انباشتند و سپس با این سنگها دیوارها و دروازه ها ساختند ، ولی این دیوارهای سنگی کجاست دیوارهایی که خود فاهین آنها را دیده است .

تا حدی که من می توانم اظهار نظر کنم این گفته ها در مورد بناهای خرابه کومبراهار صادق نیست زیرا این بناها همه از چوب ساخته شده است و فاهین درباره ساختمانهای عظیم سنگی تکامل یافته سخن می گوید . درست است که در کومبراهار برای نخستین بار سنگ آنها سنگ صیقلی شده بکار رفته اما کاخ آشوکا را نمیتوان سنگی دانست ساختمانها چوبی است و سنگ برای ستون و بعضی کارهای تزئیناتی بکار رفته . آنچه که فاهین می گوید می بایست مربوط باشد به ساختمانهای قدیمی تر و اساسی تر . بنابراین گفته های وی کار را دشوارتر می سازد و قبول کردن این مطلب که فاهین همین بناها را توصیف کرده باشد مشکل است اما آنچه مسلم است اینست که فاهین به بناهایی اشاره می کند که اگر قصرهای پارسیان در ایران هخامنشی نباشد حتماً بناهایی است که از روی آنها ساخته و پرداخته شده اند . وی در جای

دیگر می نویسد : درین کاخها ظریف کاریها و نقوش برجسته ای دیده می شود ، آنچنان زیبا که دست هیچ بشری قادر به خلق و ابداع آنها نیست . این مطلب درباره کاخهای با شکوه داریوش و خشایارشا و نقوش برجسته پایه ها و سرستونها و دیوارها صادق است حتی اگر ظریف کاری های پرارزش در نقش دادن سنگها و گوهرنشانها را هم مورد توجه قرار ندهیم باز بکارهای هنری هخامنشی مربوط خواهد بود . (درینجا نویسنده بحث مفصلی دارد درباره معنی کلمه چینی کولو K'o Lou که به معنی برش و قطع است یا کنده - کاری و سپس نتیجه می گیرد که شاید مقصود زائر چینی ساختن تزئیناتی از آجرهای رنگین لعاب دار باشد که از ترجمه و تحریر آن به تفصیل خودداری شد .) درینصورت طبیعت ایرانی قصرهای آشوکا آشکار میشود اگرچه درینصورت نیز شامل بناهای مورد بحث ما که از عصر آشوکا هستند نخواهد شد . حتی در صورتیکه قصد سیاح نشان دادن و عرضه کردن اثرات نفوذ ایران برهنر هند باشد .

درین مورد نوشته های زائر چینی دیگر هیون تسانگ Hiuen Tshang (قرن هفتم میلادی) نیز چنین است وی جائیکه در طبیعت اصلی و ماهیت بناهای مورثیائی سخن می گوید مطالب مهم تر و اساسی تری را ارائه می کند که در تشریح و توصیف خصوصیات این بناها بما کمک می کند :

این سیاح هنگام بازدید قصر آشوکا به بناهایی که در شمال آن ساخته شده اشاره می کند و از گروه بناهای گنبدی Stupas سخن می گوید که می بایستی در محل پنج بهاری Panch Pahari بوده باشند و سپس ایوانی را توصیف می کند که در کنار تپه های سنگی ساخته شده بوده است . درینجا عبارت چینی پیچیده است و حاوی کلمه ای است که مفسران و مترجمان هر یک آنرا بنوعی تعبیر می کنند ، درین مورد من با واتر Watters موافقم که آنرا ایوان ترجمه کرده است . من در تجسسات خود به این نتیجه رسیدم که آثار و بقایای این بنا چه ایوان و چه برج هنوز هم یافت میشود و این آثار را می توان در محل یافت . دو مترجم سفرنامه این سیاح نیز هر دو وجود این آثار را تأیید می کنند اما تطبیق آن با آنچه اکنون وجود دارد مشکل است ، آنچه امروز یافت می شود دارای پایه و اساس چوبی است که مگاستنس نیز آنرا دیده است ، من برای بررسی بهتر به نسخه اصل سفرنامه مراجعه کردم ، درین نسخه عبارات مورد بحث ما چنین است : (. . . درجوار تپه کوچک سنگی) ایوان کهنه ای وجود دارد که هنوز آثار بناهای سنگی دیگر استخرهای آب با آبفشانها ، دریاچه ها و جویبارها در گوشه و کنارش دیده می شود .) من تصور می کنم با در نظر گرفتن شواهد و آثار باستانشناسی این مناسب ترین ترجمه ای است

که می‌توان ارائه داد و با کارها و اکتشافات محلی ما در پاتالی پوترا نیز کاملاً وفق می‌دهد و من شك ندارم که این همان ایوانی است که در عصر هیوئن تسانگ نیز وجود داشته و توسط وی توصیف شده (درینجا نویسنده بحث مفصلی دارد درباره محل این آثار که نسبت به محل فعلی پنج‌بهارای چه وضعی^{۱۰} است و سرانجام با در نظر گرفتن قرائت صحیح‌تر عبارت از روی نسخه انتقادی که استادش تا کاکوسو Takakusu از ژاپن ارسال داشته نتیجه می‌گیرد که محل فعلی پنج‌بهارای در جنوب شرقی ایوان و بناهای محتمل دیگر که آثارشان برجای مانده است قرارداد، از نقل به تفصیل خودداری شد) آنچه مسلم است اینست که هر دو زائر چینی بناها را متعلق به عصر پیش از آشوکا دانسته‌اند و بنظر من باید آنرا به عصر بیندوسارا Bindusara یا چندرا گوپتا منسوب کنم. با در نظر گرفتن توصیفات مگاستنس بنظر می‌رسد که این بناها به عصر چاندرا گوپتا متعلق بوده‌اند و این همان چیزی است که مامی خواستیم ثابت کنیم و چون در آثار برجای مانده اثرات قاطعی از نفوذ ایران هست، هماهنگی و توافق کامل میان کشفیات من و تقریرات مورخ یونانی و نوشته‌های زائران چینی بدست می‌آید.

اکنون اگر بتوانیم از ادبیات و متون هندی شاهی بیابیم و به اثبات برسانیم که درین آثار نیز اثرات نفوذ معماری و هنر ایران منعکس شده است، سلسله شواهد کاملاً بهم پیوسته و هماهنگ خواهد شد و نفوذ هنر و معماری ایرانی هخامنشی در هنر و معماری هندی موریایی کاملاً مسلم می‌شود.

در آغاز کار و شروع بررسی برای یافتن این شواهد هیچ امیدوار نبودم که موفق باشم و بتوانم نتیجه‌گیری مهمی بکنم اما با راهنمایی جوان مردانه پروفیسور جاکوبی Jacobi به بررسی کتاب بزرگ مهابهاراتا Mahabharata پرداختم و وی نظر داد که درین رزمنازه بزرگ هند مطالب مهمی خواهم یافت و ازین شواهد می‌توانم به عنوان کلید مطالعات بعدی و بررسی‌های تکمیلی استفاده کنم. بنابراین شروع کردم به بررسی کتاب حماسه بزرگ تألیف Hopkins هوپکنز در ص ۳۹۱، جاییکه از عصر تألیف و گردآوری مهابهارات سخن به میان آورده است چنین می‌نویسد: . . . از فلسفه بودیسم و موارد دیگر مهمتر معماری این دوره است که با سنگ و فلز بوده و مانند هر بنای عظیم مشابه ساختن آن به خدای اعظم هند آسورامایا یا (دانوامایا) Asura or Danava Maya نسبت داده شده است عبارت چنین است: (آسورا یا نیروی جن‌ها چنین بناهایی را ساخت کاخهای باشکوه با طاقنماها و هال‌ها و سقفهایی که بر هزاران ستون عظیم نهاده شده بود قصرهای محصور در گودالهای آب و خندق‌ها . . .)

این توصیفات: (بناهای عظیم خندقی با کاخهای پرشکوه . . .) مرا متوجه اکتشافهای خود در پاتالی پوترا ساخت و با در نظر گرفتن این همه شواهد درباره اینکه این بناها تحت نفوذ ایرانیان و هنر و معماری ایرانیان ساخته شده و حتی بنایان آنرا از ایران آورده‌اند به این نکته پی‌بردم که آیا این آسورامایای مهابهارات انعکاسی از همان آهورامزداای ایران نیست؟ بررسی‌هایی که خود من درین باره بعمل آوردم این فرض را کاملاً تأیید می‌کند، آثار و شواهد موجود در کومبارا هر و اشاراتی که در کتاب مهابهارات شده نیز همه مجوز قانع‌کننده‌ای برای طرح این «شک» می‌باشد، بناهای موریایی هند با بناهای هخامنشی ایران آنچنان از هر لحاظ دارای هم‌آهنگی و توافق می‌باشند که وجود بستگی میان آهورامزدا و آسورامایا اجتناب‌ناپذیر جلوه‌گر می‌شود^۹.

من نمی‌خواهم ادعا کنم که مایا با مزدا هم‌ریشه است، زیرا طبق نظر دکتر توماس هم‌ریشه مزدا مدها Medha است اما آنچه که من می‌خواهم بگویم اینست که چون این بناها توسط یا با راهنمایی ایرانیان ساخته شده و بخصوص بکار بردن سنگ صیقلی درهند ازین تاریخ آغاز گردید و همه این فعالیت‌های ساختمانی با اتکاء و ایمان به آئین زرتشتی و نظر خدائی آهورامزدا صورت گرفت، مردم هند را نیز برای نخستین بار با نام آهورمزدا آشنا ساخت و چون برای هندیان تلفظ صحیح این دو کلمه مقدور نبوده است، عبارت با جزئی اختلاف در اذهان و محاورات مردم باقی ماند و به این صورت ثبت و ضبط شد.

تبدیل آهورا به آسورا خیلی ساده است و نیازی به تفسیر و توجیه ندارد. اشکال کار در تبدیل مزدا به مایاست که آنهم می‌تواند بشکلی توجیه شود، در کلمات خارجی که از راه زبان انگلیسی وارد زبانهای هندی شوند حرف jz یا zh آنها به y تبدیل می‌شود و این y مانند z فرانسه تلفظ می‌گردد، حتی اکنون نیز در اغلب نقاط هند این تلفظ هست، به این ترتیب می‌توان گفت که آهورامزدا ابتدا آسورامجا و سپس آسورامایا شده است، یعنی بنایان

۵ - لک Record of Buddhistic Kingdom, Legge

ترجمه ص ۷۷ متن

۶ - کتاب لغت Dictionary شماره‌های ۶۰۹۹ و ۷۳۵۴

۷ - پرت و چیپس Perrot & Chipiez تاریخ هنر در ایران ترجمه انگلیسی دو نقاشی برابر ص ۴۲۰ یکی تصویر شیر و یکی تصویر تیرانداز دیده می‌شود.

۸ - چاپ کیوتو ج دوم کتاب هشتم ص ۱۰ آخرین سطر و بیل:

Buddhist Records ج ۲ ص ۹۰

۹ - وبر معتقد است که مایا اصولاً يك کلمه خارجی است:

مطالعات هندشناسی بزبان آلمانی ص ۲۴۳ Weber

خارجی به تبع هندیان مزدارا مژایامجا تلفظ کردند و هندیان نیز بجای آهورا آسورا گذاشتند. بنابراین هر دو گروه ساختمانی از لحاظ روح و معنی یا سازنده نهائی دارای وحدت و اشتراك معنوی بوده اند.

اکنون من می‌خواهم ازین هم جلوتر بروم و عبارات کتیبه‌های هخامنشی را نیز با این خصوصیات آسورامایا مقایسه کنم که معلوم شود چقدر ازین لحاظ وحدت و یگانگی میان آنها وجود دارد: در پیشانی دروازه خشایارشا چنین نوشته شده است: (. . . خدای بزرگ آهورمزدا که زمین را آفرید، که جهان را آفرید، که آدمی را آفرید، خشایارشا شاه بزرگ می‌گوید، من با کمک آهورمزدا این دروازه را ساختم و خیلی بناهای باشکوه دیگر نیز درپارس هست که همه را من برکشیده‌ام و پدر من برکشیده است که همه آنها بخوبی ساخته شده‌اند، با لطف آهورمزدا ساخته شده‌اند. . .) * بنظر من نه درین کتیبه و نه در هیچ کتیبه پارسی دیگر، آهورمزدا را نمیتوان بعنوان يك سازنده بنا معمار و یا بنا محسوب داشت. بنابراین درهند نیز درین عصر که مورد بحث ماست آسورامایا را نباید فقط يك معمار یا بنای معمولی پنداشت. این انگاره یعنی آسورامایا را يك بنا و سازنده بنا پنداشتن پدیده‌ای است جدید که سالها و قرن‌ها پس از پایان کار و بمرور زمان بوجود آمده و مردم قرون بعد که برایشان تصور احداث چنین بناهایی دشوار و ناممکن جلوه‌گری می‌کرد، از يك طرف آنرا يك کار غیرانسانی و مافوق بشری قلمداد کردند و از طرف دیگر آسورامایا را به حد يك سازنده بنا پائین آوردند. توجیه من درین باره چنین است، توجیه این مطلب که چگونه ساختن این بناهای موریائی به جن‌ها و موجودات غیرانسانی احاله شده است، مطلبی که توسط هر دو زائر چینی تصریح شده و ما آنرا نقل کردیم.

در ایران هخامنشی اهورامزدا خالق بزرگ بوده است و بطور کلی هر پدیده‌ای و هر شاهکاری با لطف خاص وی موجودیت می‌یافته است و نقش وی در تکوین آثار هنری تخت‌جمشید و معماری تخت‌جمشید چیزی بمراتب بالاتر از نقش يك معمار یا هنرمند بوده و این مطلبی است که ما هم بدان اذعان داریم، در حالی که در هند چاندرا گوپتا سازنده بناها یکی از خدایان یعنی آسورامایا و در عهد آشوکا جن‌ها بوده‌اند و این استساخ ما از متون و روایات مختلفی است که اکنون در دست داریم، در هند نام این سازنده خارجی که توانسته است بناهایی چنین عظیم بسازد بنحو دیگر علم شده و از آن يك معمار یا بنای زبردست یا جنبه‌ای فوق انسان افاده می‌شده است، این توجیه و تفسیر مردم عادی و معمولی است که به مرور در طی قرون شکل گرفته است. گفتیم آسورامایا با جنبه فوق‌انسانی زیرا درست است که وی سازنده

اصلی این بناهاست اما وی بنا بر برداشتی که از متون مذهبی اساطیری هند داریم خود يك نیمه‌خداست و حال اگر این خصوصیات را با خصوصیات خدائی آهورمزدا مطابقت کنیم و نتیجه مطابقت منفی باشد اصل ما و فرض کاملاً دچار مخاطره خواهد شد، اما چنین نیست و با مراجعه به فرهنگ نامه سن پترسبورگ درباره مایا به این نتیجه می‌رسیم که میان خصوصیات این رب‌النوع و اعتقادات یغ‌ها که از لحاظ مذهبی با زرتشتیان مشابهت و قرابت بسیار دارند هم آهنگی فراوان وجود دارد و ماهیت آن با ماهیت ایشثار قابل تطبیق است الهه‌ای که وجودی مقدس و نیمه خدائی بزرگ است و همچنین آسوراها و داناواها *Asuras and Danavas* رب‌النوع‌های هندی با ایشثار وجه شبه بسیار دارند و این مشابهت به دایره لغات و کلمات نیز کشیده می‌شود. ایشثار یا ونوس که ایرانیان بدان آن‌اهیتا (ناهید، زهره) می‌گویند در زبان سانسکریت آسوراگورو *Asura guru* (معلم یا پیامبر آسورا) و داناواپوژیتا *Danavapujita* (معبود داناوا) نامیده می‌شود. لازم نیست تأکید کنم که اهمیت ناهید یا آن‌اهیتا برای ایرانیان عصر هخامنشی بسیار زیاد و در مرحله‌ای پس از اهورامزدا و میترا بوده است.

اکنون گمان دارم که اگر ادعا کنم آهورمزدا ی ایران و آسورامایای هند دارای وجه تشابه دامن‌داری هستند که سرانجامش وحدت است مورد قبول شما نیز قرار گیرد علاوه برین اگر اشتباه نکنم يك عبارت از مهابهارات این ادعا را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که آسورامایا همان اهورمزداست (کتاب دوم شماره ۱) درینجا مایا بعنوان يك خلق‌کننده معرفی شده است (از نقل به تفصیل خودداری شد).

حال برمی‌گردیم به بررسی آن نوع ساختمانهایی که در مهابهارات ذکر شده و مایا خالق یا سازنده آنها است، سؤال نخست اینست که آیا ساختمانها تحت تأثیر مستقیم معماری و هنر ایران بوجود آمده است یا اینکه همان هنر و معماری هند تکامل یافته و موجد این بناهای بی‌نظیر شده است. جواب قطعی به این پرسش نمی‌توان داد. اما این نکته مسلم است که این ساختمانها دارای اسلوب ساختمانی معمولی هندی نیست که با اغراق‌های شاعرانه بزرگ شده باشد، در هند قدیم عماراتی از آن قبیل که در مهابهارات توصیف شده است وجود نداشته و کشف بناهای موریائی پاتالی پوترا در حقیقت نخستین پرتو روشنی بخش برای معرفی این بناهاست، و ما اگر بتوانیم ثابت کنیم که بناهای مذکور در مهابهاراتا را که مایا خلق کرده چاندرا گوپتای موریائی ساخته است، کار ساده می‌شود و این ادعا که بناهای توصیف شده در مهابهارات همه ایرانی هخامنشی است ثابت می‌گردد، زیرا قبلاً بررسی کرده و دیده‌ایم که تا چه حد نفوذ ایران در خلق

و تکوین بناهای پاتالی پوترا هویدا و آشکار است . اکنون توجه شمارا به ملاحظه يك متن ديگر از مهابهارات جلب می كنيم ، درينجا مايا شاهكارهای بزرگ خود را برای ارجونا Arjuna برمی شمرد ، همه کارهای شگفت آوری که انجام داده است که من آنرا چنین ترجمه کرده ام : در اعصار باستان کاخهای پرشکوه دانواها Danavas بنام پارثا Partha توسط من پی افکنده شد و ساخته شد ، من درينجا عمارات عظيم ساختم تالارهای خیال انگیز که محل خوشگذرانی و تفریح بود ، با چراغها و نورافکنها و تزئینات عالی ، با استخرها و آبنشانها که ساکنان آن با جامه های گرانقدر بر ارابهائی پرشکوه که با سرعتی چون آرزوی بشری پیش می رفت سوار می شدند ، شهرهای بسیار بزرگ با دیوارهای سربلک کشیده با ارابه های چرخدار عظیم و غارهای شگفت آور همه را من برکشیدم همه دارای راهها ومدخلهای مناسب و راحت بودند همه اینها را من خلق کردم و من ساختم . آیا این عمارات عالی این باغهای باصفا این استخرهای رؤیای انگیز و لباسهای پرشکوه می تواند متعلق باشد به قبایل بدوی که آسورا نام می برد^{۱۱} ؟ و این شهرهای عظیم با دیوارهای سربلک کشیده می تواند در میان این قبایل بدوی موجودیت یابد ؟ هیچ دلیل و شاهد تاریخی دردست نیست که بحکم آن بتوان این رویدادها را به یکی از اعصار تاریخی هند قدیم مربوط ساخت . در حقیقت با ملاحظه این متون حماسی می گوئیم که برای برکشیدن این بناها از نیروهای فوق انسانی کمک گرفته شده است ، پس این بناها بناهای عادی نیست چون هیچ وقت برای يك کار عادی و معمولی از جنها و نیروهای فوق انسانی طلب کمک نمی شود و فقط يك دوره مشخص از تاریخ هند است که می تواند این درخشندگی و تلولو را داشته باشد و ادعا کند که این رویداد بدان تعلق دارد ، عصر موریائی ها . اسمیت^{۱۲} در کتاب خود چنین می نویسد : (کاخهای پرشکوه دربار چاندرا گوپتا دريك پارک عظیم ساخته شده بودند با استخرها و آبنشانهای فریبنده و درختان پر گل و زیبا) و سپس می افزاید : (هنگام برگزاری جشنهای بزرگ یا بارعام وقتی که پادشاه بمیان مهمانان می آید ، درباریان با لباسهای درخشنده پرشکوه درصحنه باغها می خرامند و در مراسم رسمی شاه را با تخت روانهای طلائی مرصع به مروارید که از پارچه های زربفت گوهردوزی شده ارغوانی و طلائی پوشیده شده از میان مردم می گذرانند .)

اکنون این عبارات را که توسط وی از کورنیو Cortius و استرابو Strabo نقل شده و به آنچه در مهابهارات می خوانیم بسیار شبیه است مقایسه کنید :

(کاخهای پرشکوه شهرهای گسترده با دیوارهای

بلند . . .) که در پاتالی پوترا یافت شده و خواهد شد ، با آنچه مگاستنس توصیف کرده و آنچه که مايا بشهادت مهابهاراتا ساخته است دارای وحدت و توافق کامل است . و در این میان چاندرا گوپتا تنها پادشاهی است که باید سازنده اصلی بنا شمرده شود و غیر از غارها که در مهابهارات توصیف شده بقیه آنچه خوانده ایم در مورد تأسیسات وی صادق است ، درین باره من ادعای خاصی دارم و معتقدم که در آن تپه ساختگی نزدیک ایوان غارهای وجود داشته است ، هیون تسنگ زائر چینی از چندین اطاق سنگی تودرتو در جوار ایوان سخن می گوید^{۱۳} ، در تپه ای سنگی شرق سکوی تخت جمشید نیز غارهایی است که مدفن شاهان هخامنشی بوده است .

در مورد بررسی غارهای هند و مقایسه آنها با غارهای ساختگی ایران ، مرهون کمکها و راهنمائیهای دکتر مارشال هستم وی غارهای هند را اعم از کهنه و نو کشف و شناسائی می کند . چند ماه پیش ازینکه من در پاتالی پوترا به نتیجه برسم وی در تپه های برابر Barabar نزدیک گایا Gaya غارهایی کشف کرد که سبک ساختمان و روش معماری آن با دخمه های سنگی هخامنشیان مشابهت نزدیک داشته است .

باین ترتیب ملاحظه می شود که آنچه مايا در فهرست خود ذکر کرده است ، کم و بیش با خصوصیات ایرانی در پاتالی پوترا یافته ایم و این خود کافی است که ارتباط نزدیک میان آهور مزدا و آسورامایا را ثابت کند ، اما اجازه بدهید که کار مطالعه و بررسی خود را از لحاظ متون حماسی دنبال کنیم ، اکنون بجائی رسیده ایم که با حساسترین و جالب ترین بخش کار خود فاصله بسیار کم داریم .

طبق این روایات حماسی ، مايا برای نجات حیات خویش نسبت به ارجونا Arjuna تواضع و بندگی خاص نشان می داد و از ارجونا تمنا کرد که اجازه دهد کاخهایی برای وی بسازد ، اما ارجونا زیر بار تمناي مايا نرفت و سرانجام بوی فرمان داد که بناهایی برای کرشنا بسازد کرشنا از وی خواست که برایش يك تالار (Sabha یا سالن بارعام) یا اطاق تاجگذاری بسازد . مايا در جواب قول داد که چنین کند و اثری شگفت انگیز بوجود بیاورد ، اثری که هیچ موجود زنده ای قادر به تقلید آن نباشد (در عبارات سانسکریت این روایت کلمه ای است که نویسنده مقاله درباره آن بحث مفصالی می کند و به هیچیک از تفسیرهایی که تا بحال در باره آن شده قانع نیست و بدان رضایت نمی دهد این کلمه آب هی پرایاست

۱۰ - لرد کرزن ایران ج ۲ ص ۱۵۶ .

۱۱ - فاسبول Fausboll : میتولوژی هند ص ۱ و ۴۱ .

۱۲ - Early History, Vincent Smith ص ۱۱۵ .

۱۳ - ترجمه واتر ج ۲ ص ۹۵ .